Osul\_095\_13990116

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۹۵: شنبه ۱۶ فروردین ۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

اللهم کل لولیک الحجة ابن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و قاعداً و ناصراً و دلیلاً و علینا حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلا

بعد از تعطیلات نوروز خدمت دوستان هستیم با ادامة بحث‌های قاعدة لا ضرر. در قاعدة لا ضرر رسیدیم به فرمایشات مرحوم امام رحمت الله علیه. مرحوم امام در مورد مفاد لا ضرر و لا ضرار قائل به این بودند که مراد از لا ضرر و لا ضرار نهی است، ولی بر خلاف مرحوم شیخ الشریعه که نهی را، نهی تکلیفی می‌گرفتند، نهی تکلیفی الهی می‌گرفتند، اینجا نهی را ایشان، نهی تکلیفی سلطانی می‌گیرند. به مناسبت توضیحاتی در مورد این مبنایشان دادند، استدلالاتی را ذکر کردند. من امروز در مورد یکی از استدلالات ایشان می‌خواهم یک مقداری توضیحات بیشتری بدهم و بحثی که آقای سیستانی در مورد این استدلال هم مطرح فرمودند را مطرح کنم. آن استدلال کلمة قضی هست که در گزارش این قاعده در روایت عبادة بن صامت وارد شده. مرحوم امام مقدمه‌چینی‌هایی که در کتاب رسالة قاعدة لا ضررشان مطرح می‌فرمایند، از جمله فرموده بودند که تعبیر چند تا مقدمه‌چینی فرموده بودند، مقدمة ثانیه

«كل ما ورد من رسول اللّه و أمير المؤمنين بلفظ «قضى» أو «حكم» أو «أمر» و أمثالها ليس المراد منه بيان الحكم الشرعي، و لو أريد منه ذلك لا يكون الا مجازا أو إرشادا إلى حكم اللّه، فان الظاهر من تلك الألفاظ هو انه قضى أو امر أو حكم من حيث انه سلطان و أمير أو من حيث انه قاض و حاكم شرعي»

این را مطرح می‌فرمایند. در ادامه یک عبارتی را دارند، ما سابقاً در مورد این عبارت صحبتی داشتیم. ایشان یک بحث‌هایی را دنبال می‌کنند. در مقدمة ثالثه می‌گویند:

«و بالجملة الألفاظ المتقدمة مع قطع النّظر عن القرائن ظاهرة في الحكم و الأمر منه، و يمكن ان يقال: ان قوله: «أمر» بكذا ظاهر في الأمر المولوي السلطاني، و «قضى بكذا» ظاهر في فصل الخصومة، و «حكم» مردد بينهما يحتاج إلى قرينة معينة...» تا آخر این عبارت.

بعد ایشان می‌آیند مطرح می‌فرمایند که در روایت عبادة بن صامت تعبیر شده که: «قضی أنه لا ضرر و لا ضرار». لا ضرر و لا ضرار را با قضی تعبیر کرده و این تعبیر. این تعبیر دارد، ایشان می‌گوید چون قضی لا ضرر و لا ضرار تعبیر کرده،

«و قد اتضح ان لفظة «قضى» أو «حكم» أو «أمر» ظاهرة في كون المقضي به من أحكام رسول اللّه بما انه سلطان أو قاض و ليس من قبيل تبليغ أحكام اللّه و كشف مراده تعالى. و المقام ليس من قبيل القضاوة و فصل الخصومة كما هو واضح، فيكون قوله: قضى ان لا ضرر و لا ضرار ظاهرا في انه من أحكامه بما انه سلطان و انه نهى عن الضرر و الضرار بما أنه سائس الأمة و رئيس الملة و سلطانهم و أميرهم، ...» تا آخر عبارتی که دارد.

ما قبلاً این موضوع را مطرح می‌کردیم که ایشان قبلاً اشاره فرمودند که یمکن ان یقال که قضی ظاهر در قضاوت هست. و عرض ما این بود که اگر این ظاهر در قضاوت هست و اینجا هم قضاوت فرض این هست که نمی‌توانیم را قضاوت بگیریم. حالا آن هم یک نکته‌ای است که بعداً در موردش صحبت می‌کنیم، اینجا نمی‌توانیم مورد را مورد قضاوت بگیریم. بنابراین از معنای ظاهری که عدول کردیم چرا شما قضاوت را به آن معنای لغوی اصلی‌اش که مطلق حکم هست نمی‌گیرید. چرا خصوص حکم بما أنّه سلطانٌ و بما أنّه امیرٌ و امثال اینها می‌گیرید. از معنای ظاهری اولی که رفعیت کردیم یک ظهور ثانویه‌ای ما نداریم که حتماً باید در جامعه بین حکم بما أنّه سلطانٌ یا حکم بما أنّه قاضٍ استعمال شده باشد که فرد حکم بما أنّه قاض که امکان‌پذیر نشد، فرد دیگرش تعیّن پیدا کند. این اشکالی بود که ما قبلاً مطرح می‌کردیم. ولی بعد فکر کردم که شاید مرحوم امام یک مطلبی می‌خواهند بگویند که این مطلب اگر این را بخواهند بفرمایند اشکال ما وارد نیست. یک توضیحی عرض بکنم، یک بحث این است که این‌که مرحوم امام می‌فرمایند که قضی ظهور دارد در این‌که مارد از قضی فصل خصومت هست، این ناشی از چی است؟ چون مرحوم امام دو تا عبارت دارند. یک عبارت، عبارت اولیه‌ای که خواندم، آن‌که ایشان فرموده بودند عبارت‌هایی مثل قضی و حکم و امر، اینها ظاهر در این هستند که حکم شرعی نیستند بلکه بما أنّه سائسٌ، او سلطانٌ این حکم‌ها صادر شده، او بما أنّه قاضٍ و فاصلٍ للخصومة. این یک همچین ظهوری اینجا ادعا می‌کنند. در مقدمة ثالثه می‌گویند اَمَر، به تعبیر یُمکن ان یقال، اَمَر ظاهر در حکم بما أنّه سلطانٌ هست، أن یقال اَمَر بکذا ظاهر در امر مولوی سلطانی است، قضی و کذا ظاهر در فصل خصومت است، حکم مردد بین این دو تا هست. آیا این دو تا ظهوری که اینجا هست، این ظاهر چه لفظی هست؟ و منشاء این ظهور چی است؟ من فکر می‌کنم شاید مرحوم امام بخواهند بفرمایند که یک ظهوری نسبت قضاوت یا حکم یا امر به یک شخص ایجاد کرده، هیئت نسبت مثلاً قضی رسول الله که قضا را به رسول الله نسبت دادیم، حکم را به رسول الله نسبت دادیم، امر را به رسول الله نسبت دادیم، این یک ظهور دارد که مقضی و محکوم و مأمور، حکمی هست از احکام پیغمبر بما أنّه سلطان، یا بما أنّه قاض. یعنی از احکام خود پیغمبر هست. نه از احکامی که پیغمبر از جانب خداوند سبحان آنها را ابلاغ می‌کند. این ظهور از نسبت این افعال به پیغبر ناشی می‌شود. ظاهر این نسبت همچین چیزی است. یک بحث دیگری ایشان کأنّ دارد که خود اَمَر، خود قضی، خود حَکَمَ ممکن است یک مطلب دیگری را ظهوری داشته باشد. ایشان در واقع می‌خواهد بفرماید که قضی ظهور دارد در خود قضی. ظهور دارد در این‌که بما أنّه فاصل للخصومة است. به خاطر کلمة قضی کأنّ به معنای فصل خصومت هست. و اینجوری. اگر اینجوری معنا بکنیم، ایشان می‌خواهد بگوید که در ما نحن فیه این ظهور ثانویه‌ای که از قضی هست این قطعاً اراده نشده، چون اینجا قضاوت معنا ندارد. چون قضاوت معنا ندارد، اما آن ظهور اوّلیه سر جای خودش هست، آن ظهور ربطی به کلمة قضی ندارد. آن ظهور نسبت این افعال به فاعل هست که ظاهرش این است که این افعال از شخص پیغمبر صادر شده، نه از پیغمبر بما أنّه مبلغ عن الله صادر شده. بنابراین، این دو تا ظهور مختلف هست و منشاء مختلف دارد، بنابراین، اینها با همدیگر منافات ندارد این بیاناتی که ایشان مطرح می‌فرمودند. حالا یک توضیحی در کلام آقای سیستانی این بحث را بیشتر توضیح خواهم داد.

آقای سیستانی اینجا در مورد کلام مرحوم امام که وارد بحث شدند در مورد این وجه اینجوری توضیح دادند. ایشان می‌گویند مرحوم امام برای این‌که، نهی را نهی سلطانی بگیرند، قد استدل علی ذلک بعدة امور، الاول همین تعبیر قضی را مطرح می‌کردند و بعد در پاسخ می‌گویند این استدلال، استدلالاتی که مرحوم امام کردند ناتمام است، استدلال اوّل که همین استدلال قضی بود ناتمامی‌اش را ایشان بیان می‌فرمایند:

«أما الأول: ففيه مضافا إلى عدم حجية شي‌ء من روايات العامة التي عبرت بالقضاء بما فيها رواية عبادة و مضافا إلى ورود القضاء بمعان متعددة إن المنساق من التعبير بالقضاء على ما اعترف به هو الحكومة بين المتخاصمين، و لذلك يفرق بينه و بين الفتوى لان الفتوى هي عبارة عن بيان الحكم بنحو كلي و أما القضاء فهو الحكم في القضايا الشخصية التي هي مورد تشاجر و نزاع. و هذا المعنى قابل لان يراد هنا...» تا آخر بحث که دارند.

ایشان سه تا اشکال اینجا مطرح می‌فرمایند. یک اشکال این هست، روایت‌هایی که تعبیر قضی در آن وارد شده، این روایت‌ها حجیت ندارند. البته مرحوم امام هم معلوم نیست که، حالا آن بحث حجیت کلی‌اش یک بحث کلی هست که باید در جای خودش بحث کردیم که ما هم قبول کردیم که اصل حجیتش درست نیست، ولی ممکن است ایشان از باب تجمیع قرائن بخواهد این بحث را مطرح کند. نمی‌خواهد به خصوص این روایت بخصوصه تمسک کند.

نکتة دوم ایشان تعبیر دارد «و مضافا إلى ورود القضاء بمعان متعددة» کأن می‌گوید قضی یک معانی ندارد، معانی متعدده‌ای دارد. بنابراین کأنّ معنای مرحوم امام صحیح نیست. این اشکالی که آقای سیستانی مطرح کردند، وابسته به این هست کأنّ مرحوم امام قضی را اینجا یک معنا برایش تصویر کردند. و آن معنا هم بین فصل خصومت و امثال اینها هست. ایشان می‌خواهند بگویند نه قضی معانی مختلف دارد، و حکومت بین المتخاصمین یکی از معانی‌اش است. این معلوم نیست مرحوم امام اینجوری بخواهند قضی را معنا کنند. قضی یکی از معانی شایعش که هست، قضی یعنی حکم قاطع. و قضی ربک ان لا تعبد الا ایاه بالوالدین احسانا به معنای حکم قاطع است. حالا این حکم قاطع گاهی اوقات حکم تشریعی قاطع هست که در این موارد یک موقعی حکم تکوینی قاطع هست که قضی و قطع از آن موارد هست که در واقع یک حکم تکوینی قاطع است و این موارد قضاوت‌هایی که هست که به اعتبار این‌که یک حکم قطعی هست و فاصل خصومت هست تعبیر قضی در موردش به کار رفته، مصحح آن اطلاق هم این هست.

مرحوم امام قضی را به همان معنای اصلی اینجا گرفته به احتمال زیاد. اگر همان معنای اصلی قضی که مطلق حکم هست، این قضی به آن معنا است. ولی نسبت قضاوت به یک شخص ظاهرش این هست که آن شخص خودش قضاوت کرده، نه ناقل قضاوت دیگری هست. یعنی خودش حق قضاوت دارد، حق حکم کردن دارد، حق فصل خصومت دارد و حق دارد یک حکم قطعی بکند و این‌که پیغمبر حق داشته باشد، این حق می‌تواند به اعتبار سلطان بودن و سائس بودن پیغمبر باشد و می‌تواند به اعتبار حاکم بودن و امثال اینها باشد. بنابراین استدلالی که مرحوم امام می‌کنند نمی‌خواهند قضا را، و این هم منافات با این ندارد، ان المنساق من، این تعبیر بحث بعدی که کرده حالا آن یک بحث دیگر است، این‌که آیا اینجا قضاوت به همان معنای لغوی خودش، به معنای فصل خصومتش به کار برود یا به کار نرود. مرحوم امام مدعی هست که اینجا به آن معنا نیست، قضاوت نیست، این‌که قضاوت به معنای فصل خصومت در اینجا نیست، لازمه‌اش این نیست که آن ظهوری که قضاوت را ظاهر در این‌که مقضی از احکام پیغمبر به شخصه هست، احکام حقیقی پیغمبر هست، نه احکام خداوند هست که پیغمبر صرفاً جنبة مبلغیت دارد، این ظهور را نداشته باشد. این دو تا ظهور، دو تا ظهور مستقل از هم هستند، به همدیگر ارتباطی ندارند. بنابراین این دو تا ظهور را باید از همدیگر تفکیک کرد. این به نظر می‌رسد مرحوم امام مرادشان این هست.

یک نکتة دیگری اینجا می‌خواهم عرض بکنم، آن این است که آقای سیستانی می‌فرمایند که قضی معانی مختلفی دارد. این به عنوان یک اشکال به کلام مرحوم امام مطرح می‌فرمایند. غیر از معنای قضاوت که خود آقای سیستانی می‌فرمایند اینجا می‌شود قضاوت اراده بشود که آن بحثش را بعد مطرح خواهم کرد، معنای دیگری که مناسب هست اینجا اراده بشود قضی به معنای حکم قطعی است. یک سؤالی اینجا مطرح هست که اگر قضی در اینجا به معنای حکم قطعی باشد، در روایت عبادة بن صامت یک تعداد ۱۷-۱۸ تا حکم را ذکر کرده، الآن تعدادش دقیق یادم نیست. ایشان این روایت عبادة بن صامت که از احمد بن حنبل نقل کرده درش کلمة قضی، ۲۱ بار کلمة قضی یا قضاء به کار رفته البته ۲۱ فقره نیست، در بعضی فقرات یکی دو بار به کار رفته. ولی حدود ۲۰ تا فقره این روایت دارد که در آن کلمة قضا یا قضاوت به کار رفته. صحبت سر این است که احکام قاطع پیغمبر که منحصر به این ۲۰ تا نیست. این همه احکام زیادی که پیغمبر داشتند. فرض این هست که این احکام اعم از احکامی است که پیغمبر بما أنّه سائس و سلطان علی الأمه و بما أنّه قاضٍ صادر کردند یا احکامی که بما أنّه مبلغ عن الله هست، همة اینها را در بر می‌گیرد. این همه احکامی که پیغمبر، همة آیات قرآنی که هست اینها همه احکامی هست که پیغمبر آن احکام را بیان کرده و قضاوت کرده و امثال اینها. این ۲۰ تا چه خصوصیت دارد، چه ویژگی دارد که این قضاءها را ذکر کرده؟ یک ویژگی در اینها باشد. این را باید دقت کرد. غیر از مواردی که در این حدیث شریف با تعبیر قضی هست، در روایت‌های دیگر هم تعبیر قضی را در مورد قضی رسول الله در موارد دیگری هم به کار رفته. این‌که فقط در خصوص یک موارد خاصه‌ای این تعبیر قضی به کار رفته، زیاد نیست که بعضی مواردش را مرحوم امام هم در یک رساله‌شان آوردند، علاوه بر روایت عبادة بن صامت. مواردی که قضی آورده چه خصوصیتی دارد که، خصوص اینها را تعبیر قضی تعبیر شده؟ مرحوم امام روی همین جهت می‌خواهند، یکی از تکیه‌هایی که دارند می‌گویند قضی در موارد استعمالی که قضی دارد، مواردی هست که پیغمبر جنبة مبلغیت ندارد و حکم از خود پیغمبر صادر شده. این را شاید مرحوم امام که قرینه قرار می‌دهند که قضی به یک معنای خاصی به کار رفته در خصوص روایت عبادة بن صامت هم این‌که فقط در مورد یک سری احکام خاصه‌ای حکم به قضاوت کرده، این را قرینه قرار می‌دهند. بنابراین اگر هم ذاتاً قضی معانی مختلفی در لغت داشته باشد، به خصوص در روایت عبادة بن صامت باید یک معنای خاصی باشد و الا این جمع شدن حدود ۲۰ تا حکم در این روایت توجیه صحیحی نمی‌تواند داشته باشد. من تصور می‌کنم که این‌که ما ممکن است یک مطلبی را اینجا، یک توضیحی بدهیم که این توضیح باعث بشود که شاید آقای سیستانی هم یکی دو تا توضیحی که عرض می‌کنم مرادشان همین باشد که عرض می‌کنم. آن این است که این قضی در این روایت می‌تواند به همان معنای قضاوت به فصل خصومت که در فارسی ما کلمة قضاوت را به کار می‌بریم به کار رفته باشد، ولی به این معنا. این‌که پیغمبر می‌خواهند بگویند که در موارد فصل خصومت، به دو تقریب می‌توانیم این روایت عبادة بن صامت را تفسیر کنیم. یک تفسیر این است که این موارد که تعبیر قضی شده مراد این هست که احکامی که پیغمبر صادر کردند که این احکام می‌توانند آیین نامة قضایی باشند. یعنی احکامی برای فصل خصومت می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد. این تعبیراتی که در این روایت هست، روایة عبادة بن صامت همه‌شان به معنای فصل خصومت، خیلی‌هایشان احکام کلیه است. مثلاً «إنّ من قضاء رسول الله انّ المعدن جبار و البئر جبار». معدن جبار یک حکم کلی، حکم مورد خاص نیست.

«قضى أنّ مال المملوك لمن باعه إلّا أن يشترط المبتاع»

«قضى أنّ الولد للفراش و للعاهر الحجر»

احکامی که در روایت عبادة بن صامت هست اکثراً احکام کلی هستند. بله یکدانه حکم خاص دارد.

«و قضى لحمل «ابن مالك الهذلي»‌ بميراثه عن امرأته التي قتلتها الأخرى» اینجا یک حکم خاص را ذکر کرده.

یا «قضى في الجنين المقتول بغرّة عبد أو أمة، قال: فورثها بعلها و بنوها، قال: و كان له من امرأتيه كلتيهما ولد، قال: فقال: أبو القاتلة المقضي عليه: يا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كيف أغرم من لا صاح و لا استهل...» آخر آن روایت، تعبیر.

این تعبیری که در حمل ابن مالک الهذلی هست در ماجرای ابن مالک هذلی یک قضیة شخصیه را ذکر کرده، ولی در سایر موارد تقریباً تمام موارد، موارد کلی است. یک مورد شخصی به آن معنا نیست. بنابراین این چطوری می‌تواند اینجا یا قضی به معنای فصل خصومت نمی‌تواند باشد.

ولی ممکن است ما بگوییم قضی نه به معنای، قضی یعنی احکامی که می‌تواند مادة قانونی‌ای باشد که براساس آن مادة قانونی فصل خصومت صورت بگیرد، قضا به این معنا. این‌که این روایت هست، روایت‌هایی هست که زمینة فصل خصومت در آن وجود دارد. ان المعدن جبار و البئر جبار. بئر جبار این هست، اگر کسی در خانه‌اش چاهی ساخته باشد، متوجه نشود در چاه بیفتد، کسی ضامن این مطلب نیست. یا «قضى أنّ الولد للفراش و للعاهر الحجر» یعنی اگر کسی، زن اگر برود زنا بدهد و زن شوهردار، بچه‌ای به وجود بیاید، این بچه برای شوهر این زن، به شوهر زن ملحق می‌شود و زانی در مورد این بچه هیچ حقی ندارد و تنها آن رجمی که حکم شرعی در مورد زانی هست نصیبش می‌شود. بنابراین قضی به معنای آیین‌نامة قضایی هست. یعنی پیغمبر با اجراء، با صدور احکامی آیین نامة قضاء تنظیم کرده است. قضا به معنی تنظیم آیین نامة قضایی می‌تواند باشد. این یک معنا که بگوییم قضا اینجا به این معنا هست.

یک جور دیگری این روایت عبادة بن صامت می‌شود معنا کرد که گویا آقای سیستانی عبارت را اینجوری معنا کردند. آن این است که قضی به معنای حکم قضایی صادر کردن هست. حکم قضایی صادر کردن یک موقعی هست که آن دو نفری که دعوا دارند، این می‌گوید این مال من است، آن می‌گوید مال مال من است، قاضی می‌آید می‌گوید که این مال برای نفر اوّل است. یک موقعی حکم به این شکل صادر می‌شود. یک موقعی یک مالی دست یک نفر است، شخص غیر ذو الید ادعا می‌کند که این مال مال من است. قاضی به جای این‌که بگوید مال برای شخص اوّل است می‌گوید که المال لذی الید، به نحوی حکم می‌کند که آن اشاره به آن مادة قانونی مطلب را هم می‌کند. در واقع با ذکر آن مادة قانونی که براساس آن مادة قانونی حکم صادر شده، حکم را صادر کرده. آقای سیستانی گویا اینجوری می‌خواهند معنا کنند که این روایت قضا در آن به معنای آن حکمی هست که در آن مورد خاص صادر شده. این حکمی که در مورد خاص هست می‌تواند با لفظ خاص باشد، می‌تواند با لفظ عام باشد، بنابراین این قضی به معنای الزاماً لازم نیست که آن حکم جزئی مورد را داشته باشد. بلکه آن حکم کلی که اینجا هست، آن حکم کلی، براساس آن حکم کلی می‌تواند حکم صادر شده باشد. به نظرم قضی به این معنا، خیلی معنای مناسبی هست. و انصافاً نگاه می‌کردم تمام مواردی که در این روایت هست این روایت را می‌توانیم قضی را به همین معنا در موردش بگیریم.

نگاه می‌کردم روایت عبادة بن صامت، تمام مواردی که در این هست، مواردی هست که زمینة دعوا در آن وجود دارد. جاهایی هست که زمینة دعوا وجود دارد، حالا این دو معنایی که عرض کردم، هم چه آیین نامة قضایی بگیریم، قضی به معنای تنظیم آیین نامة قضایی و صدور احکامی که می‌توان براساس آن احکام قضاوت کرد بگیریم یا قضاوت به معنای این هست که احکامی که پیغمبر صادر کرده‌اند با این الفاظ بوده است که این احکام می‌تواند آن حکم نهایی پیغمبر باشد یا آن مادة قانونی باشد که پیغمبر با بیان آن مادة قانونی اشاره به آن حکم نهایی‌شان کردند. این روایت عبادة بن صامت فقراتی که دارد، به نظر می‌رسد همة فقرات اگر دقت بشود، فقراتی هست که در آن یک نوع زمینة فصل خصومت هست.

«قضى أنّ تمر (یا ثمر) النخل لمن أبّرها إلّا أن يشترط المبتاع» اینجا می‌تواند در باب بین فروشنده و خریدار باشد در این‌که این ثمرة نخل برای چه کسی هست.

«و قضى أنّ مال المملوك لمن باعه إلّا أن يشترط المبتاع»

«قضى بالشفعة بين الشركاء في الأرضين و الدور» این‌که آیا شرکاء، اینها شفعه دارند، ندارند، امثال اینها.

همة موارد اگر دقت بشود مواردی هست که زمینة دعوا وجود دارد. هم اینها می‌توانند آیین‌نامة قضایی باشند که اگر دعوایی صورت گرفت براساس این آیین‌نامه‌ها حکم صادر بشود. همة اینها احکام اجتماعی هست و احکام شخصی به آن معنا نیست. تنها یک چیزی هست که اینجا ممکن است تصور بشود که «قضی فی الرکاز الخمس» این ممکن است تصور بشود که یک امر شخصی است، یعنی یک کسی، یک رکازی پیدا کرد باید خمسش را بدهد. مثل این‌که کسی غنیمت به دست آورد خمس، این ربطی به دعوا و نزاع و امثال اینها ندارد.

تصور می‌کنم که حتی «قضی فی الرکاز الخمس» هم که در این روایت وارد شده، هم می‌تواند در جهت یک دعوایی صورت گرفته باشد که خارجاً اختلافی صورت گرفته باشد، جلسة بعد در موردش توضیح می‌دهم، بعضی روایت‌هایی در رکاز هست اینها را ملاحظه بفرمایید در جلسة بعد این را می‌آورم و در مورد «قضی فی الرکاز الخمس» در جلسة بعد توضیح می‌دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله محمد

پایان